

بويندگان هفت شهر عشق و بحر عرفان

عطار و مولوی و حافظ

دکتر اختر شاملو

سرشناسه: شاملو، اختر.
عنوان و نام پدیدآور: پویندگان هفت شهر عشق و بحر عرفان، عطار و مولوی
و حافظ / اختر شاملو
مشخصات نشر: تهران: رازگو، ۱۳۹۱
مشخصات ظاهری: ۲۰۷ ص.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۳۵۱۷-۱-۸
ISBN 978 - 600 - 93517 - 1 - 8

وضعیت فهرست نویسی: فیبا
موضوع: عطار، محمد بن ابراهیم، ؟۵۳۷ - ؟۶۲۷ ق - نقد و تفسیر
موضوع: مولوی، جلال الدین محمد بن محمد، ۶۰۴ - ۶۷۲ ق - نقد و تفسیر
موضوع: حافظ، شمس الدین محمد، ۷۹۲ ق - نقد و تفسیر
موضوع: عشق (عرفان) در ادبیات
موضوع: عرفان در شعر
موضوع: شعر فارسی - تاریخ و نقد
رده بندی کنگره: ۱۳۹۱ ۱۷ ص ۲۵۵۵/۶۵ PIR
رده بندی دیویی: ۸۵۱/۰۰۹۳۸
شماره کتابشناسی ملی: ۳۰۹۷۷۳۳



پویندگان هفت شهر عشق و بحر عرفان، عطار و مولوی و حافظ

نویسنده: دکتر اختر شاملو

لیتوگرافی: نقش - چاپ: رامین

صحافی: فردوس

چاپ اول: ۱۳۹۲

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۸۰۰۰ تومان

تهران - صندوق پستی: ۵۳۴ - ۱۳۱۴۵

تلفن: ۶۶۵۷۳۳۴۰

فهرست مطالب

۷	پیشگفتار
۱۹	فصل اول: نگرشی بر ابرمردان هفت شهر عشق و بحر عرفان
۲۶	عرفان
۲۷	انواع عرفان و شهر عرفانی
۲۹	عرفان عاشقانه و عرفان زاهدانه
۳۱	عطار کیست؟
۳۵	عرفان عطار
۳۶	جهان‌بینی و مکتب عطار در شعر
۳۹	فصل دوم: آثار عطار
۴۱	۱- دیوان قصاید و ترجیعات و غزلیات و رباعیات
۴۳	۲- تذکرة الاولیاء
۴۶	تصوف عابدانه و عرفان عاشقانه در تذکرة الاولیاء عطار
۴۹	منابع و مآخذ تذکرة الاولیاء و سبب تألیف و تصنیف آن به وسیله عطار
۵۱	۳- مثنوی‌های عطار
۵۱	مثنوی اول: اسرارنامه
۵۵	مثنوی دوم: الهی‌نامه
۵۷	مثنوی سوم: مصیبت‌نامه
۶۱	مثنوی چهارم: مختارنامه
۶۱	مثنوی پنجم: خسرونامه
۶۳	مثنوی ششم: منطق‌الطیر
۷۱	غزل‌های عطار، پیر اسرار
۷۲	هفت وادی عشق
۷۲	۱- وادی طلب
۷۴	۲- وادی عشق
۷۶	۳- وادی معرفت
۷۷	۴- وادی استغنا
۷۸	۵- وادی توحید
۷۹	۶- وادی حیرت
۸۰	۷- وادی فقر و فنا

قصه‌پردازی عطار و پیروی مولانا از ابن روش در مثنوی	۸۱
خلاصه داستان شیخ صنعان در منطق الطیر عطار	۸۵
اهداف و توصیفات عطار در داستان شیخ صنعان	۹۰
عشق در شیخ صنعان و عطار	۹۳
منشأ و مأخذ داستان شیخ صنعان	۹۶
فصل سوم: آشنایی مولانا با شیخ فریدالدین عطار	۹۹
تأثیرپذیری مولانا از اسرارنامه عطار	۱۰۶
دل و آینه در اندیشه عطار	۱۰۷
مرگ‌اندیشی	۱۰۸
تفکر و حیات	۱۰۹
نفس بر طبق عقیده عطار و مولوی در اسرارنامه و مثنویات عطار	۱۱۰
عقیده عطار و مولانا راجع به عقل	۱۱۲
علم از نگرش عطار و مولانا	۱۱۴
توحید، عظیم‌ترین مبانی عرفان	۱۱۵
شعر حافظ و مولوی از دیدگاه عرفان	۱۱۷
فصل چهارم: شعر عطار، تازیانه سلوک و شعر مولانا بر بلندای قله سلوک	۱۱۹
شباهت مضامین شعر عطار و مولوی	۱۲۳
عرفان عطار و مولوی در شعر	۱۲۵
تأثیر عرفان عاشقانه عطار در حافظ و مولوی	۱۲۷
عطار و درد عشق	۱۳۴
درد عطار و همدرد او مولوی	۱۳۶
جام جم از دیدگاه عطار و مولانا و حافظ	۱۳۷
پیر از نظر عطار و مولوی و حافظ	۱۴۱
دیر مغان و پیر مغان از دیدگاه عطار و مولوی و حافظ	۱۴۳
دیر و پیر مغان از دید حافظ و عطار	۱۴۵
پیر مغان از دیدگاه حافظ و مولوی	۱۴۶
پیر مغان مولانا کیست؟	۱۴۸
هدف اساسی عطار از داستان شیخ صنعان	۱۵۲
هدف اخلاقی عطار از داستان شیخ صنعان	۱۵۴
فصل پنجم: تأثیرپذیری حافظ از شیخ صنعان عطار	۱۵۹
تأثیرپذیری حافظ از عطار و شیخ صنعان	۱۶۳
استنتاج	۱۹۵
خالصانه‌ترین سپاس‌ها	۲۰۱
منابع و مأخذ	۲۰۶

پیشگفتار

به امید عنایت خداوند بزرگ

خیال حوصله بحر می‌پزم هیهات

چه هاست در سر این قطره محال اندیش
با وجود احساس ضعف و فتور کلی در فوای جسمی و روحی به خدای لایزال
توکل می‌نمایم؛ که به مساعدت و مسامحت تقدیر برای شناساندن نه فقط بدایت
پویندگان هفت شهر عشق، بلکه تا نهایت آن با ارتفاع نامحدود به هفت مشرب
رندانه و هنر حافظانه و عرفان جانانه خداوندگار شهر عرفان به ذهن این جانب
چنین خطور کرد، که با توجه به کتاب «آفتاب و مهتاب قبیله عشق» به قلم نگارنده
و آشنایی با مبانی و مصطلحات و مفاهیم عرفانی، از هفت وادی پیشنهادی عطار،
پیشکسوت فراخوان به دنیای عرفان که با بیانی ارزنده و زیبایی ساده و روح‌زننده
عرفانی مقامات طریقت را هفت شمرده است، سخن بگویم، ولی معلوم و
میرهن است که مراتب درجات احوال عشق و عرفان هفت مرحله و هفت شهر
نیست، بلکه بی نهایت است. در حقیقت مراتب عرفان و جذبات عشق متعدد
است و از بایزید و حلاج و بوسعید تا سنایی و عطار و مولانا هریک را پایگاهی و
منزلی از بدایت تا نهایت است. شهر عشق مولانا فلک اعلی است

ما ز فلک بوده‌ایم، یار ملک بوده‌ایم

باز همانجا رویم، جمله که آن شهر ماست

حافظ گوید:

این راه را نهایت صورت کجا توان بست

کش صد هزار منزل بیش است از بدایت

علی‌ایحال، با قوه‌ی تخیل از شهرهای پُرمخاطره و پایه‌های ادب و عرفان با مسامحه گذر می‌کنیم و به شهری می‌رسیم که از آنجا قند پارسی به بنگاله، مرکز هند آن زمان، برسانده می‌شود، تا طوطیان هند شکرشکن شوند و ما نیز به شکرخایی پردازیم. ولی در حقیقت حافظ نه شعر عرفانی از قبیل اشعار مولانا و نه شعر عاشقانه‌ی عادی مانند غزلیات سعدی دارد، بلکه ویژگی شعر حافظ چندبُعدی است و تا حد رعایت خوش‌آهنگی لفظی و معنوی و موسیقی بیان و ترکیب بسیار زیبا و دقیق و حیرت‌انگیز و تناسبات و ایهامات جالب که اوج و هم‌انگیزی و تخیل را دامنه و ارتفاع نامحدود می‌بخشد؛ و در عین حال مضامین ذوقی و فکری و ناسوتی و لاهوتی یا سررشته‌ای از هر دو جنبه، بودن عشق و زیبایی نیز در دیوان او مطرح است، زیرا سخنان بلند عارفانه‌ای هم دارد که در حد شاعران بزرگ عارف است و در واقع دیوان حافظ سرشار از جذبات عشق است و عاری و خالی از نکات باریک و باده‌ی مستی‌بخش عشق و عرفان نمی‌باشد. و تعداد قابل‌توجهی ابیات در دیوان حافظ از نظری عارفانه و ژرف حکایت می‌کند، اما نمی‌توان او را عارف به حصرالمعنی دانست.

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد
و:

دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند گِل آدم بسرشتند و به پیمانه زدند
ساکنان حرم سرّ و عفاف ملکوت با من راه‌نشین باده‌ی مستانه زدند

البته حافظ در اشعارش از می و بادیه سخن بسیار گفته است. از حافظ پرسیدند که چرا (می) را که حرام است در میخانه و مذهب پیر مغان حلال شمرده است؟ حافظ پاسخ داده که اگر به ابیات فوق توجه شود، میخانه همان جایی است که ساکنان حرم ستر و عفاف ملکوت و ملایک الهی گل آدم را سرشته و به پیمانه زدند. اما به هر حال با هدف عرفانی مولانا تفاوت دارد. پس از این شهر قدم بیرون می نهیم و به دنبال مولانا فراتر از هفت شهر عشق به آستان و پیشگاه معشوق اصلی و ازلی گام می گذاریم که بالاتر از این دیدگاه مرحله ای در حکمت و عرفان قابل تصور نیست. اما می بینیم عطار و برتران او نبوغ جلال الدین مولوی گزارش احوال و استحالتهای روحانی و درونی طوفانی غیر قابل بیان را تا حد آخرین ظریفیت و بلاغت زبان بلکه فراتر از آن بیان کرده و بلاشک بالاترین مرتبه عشق آن مرتبه است که در این بیت مولانا متجلی است:

روش زاهد و عابد همگی ترک مراد است

صنما ترک چه گویم که تویی جمله مرادم

و می خواهد بگوید: اصلاً در عالم عشق و محبت آن مرتبه است که هیچ مراد و مقصودی جز دوست نباید داشت و باید همه چیز را در این راه نثار و ایثار کرد. پس با جرأت و اطمینان می توان گفت: «قله رفیع و کھکشان عظیم مقامات عرفان و احوال منحصر به فرد، مولانا است.»

چنانکه خود او می گوید: از شهر علم گذشته و به معلوم رسیده است به توصیف شمس که به او گفت (علم آن است که به معلوم رسی)

ما آتش عشقیم که در موم رسیدیم چون شمع به پروانه مظلوم رسیدیم
یک حمله مردانه مستانه بکردیم از علم گذشتیم و به معلوم رسیدیم
به طور کلی اساس عرفان عطار و مولوی مبتنی بر وحدت «ذات مطلق مجرد» است و در عالم هستی به هر چه بنگریم بارقه ای از تجلیات الهی را در آن خواهیم دید.

و این شهر عشق مولانا است که در آن تفنن ذوقی و عرفانی و اخلاقی مولانا به نیستان می‌رسد، که دیگر در این شهر مولانا «می» نقشی ندارد.

ای عاشقان، ای عاشقان پیمانه را گم کرده‌ام

آن می که در پیمانه‌ها اندر نگنجد خورده‌ام
و باید گفت نقش عمده احساسات مولانا را (نی) ایفا می‌کند که تمام وجوه زندگی انسان توسط این نی بیریده از نیستان بیان می‌گردد. و سرآغاز مثنوی به قول مولانا گرچه از زبان می است، ولی سخن از دل برآمده و بی‌تکلف است، همان‌گونه که در ذهن و اندیشه می‌روید و می‌جوشد و همین سر عظمت و شکوه مجذوب و مرعوب‌کننده عشق مولانا است و چنانکه گفته:

دل هر ذره را که بشکافی آفتابیش در میان بینی

«تابش آفتاب در دل ذره» می‌تواند باشد. همان‌طور که خروش و غرش عنصر لاهوتی محبوس در قفس ناسوتی را (نی) با ناله و آوازیان می‌کند. با این همه مولانا کسی نبوده که به آرایش یا مضمون‌پردازی شاعرانه مقید باشد و مستانه و صادقانه برای انتقال و تصویر احوال و انقلابات و احساس‌های ژرف خود با استفاده ناگزیر از زبان و بیان کوشش کرده کاخی رفیع از حکمت و عرفان برافرازد. در بیت نخستین مثنوی مولانا راز سربه‌مهر هستی و وحدت اتحاد را به اجمالی رمزآلود یادآور می‌شود. منظور و مقصود مولانا همان آرزوی تجلی جمال ازلی در مظاهر لاهوتی است.

بشنو این نی چون حکایت می‌کند	از جدایی‌ها شکایت می‌کند
از نیستان تا مرا ببریده‌اند	از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند
سینه خواهم شرحه شرحه از فراق	تا بگویم شرح درد اشتیاق
نی حدیث راه پر خون می‌کند	قصه‌های عشق مجنون می‌کند

در عرفان عاشقانه و شعر عرفانی فارسی، به‌ویژه آثار جاویدان و بی‌نظیر عرفانی مثل دیوان کبیر شمس و بعضی تمثیلات مولوی در مثنوی و نی‌نامه و

دیوان غزل عطار، همه راه‌ها به حریم والای عشق منتهی می‌شود. در سیر و سلوک و رهروی به سوی کوی دوست که در عالم ناسوت نیل به آن مقصد عالی ممکن نیست، با عشق که آخرین حد محسوب است انجام‌پذیر می‌شود.

آنچه مسلم است این که حکمت والای مولوی برتر از قیل و قالهای مذهبی و فلسفی است. حقیقتاً مولانا جلال‌الدین را می‌توان سرحلقه عارفان عاشق و سلطان بلامنازع مکتب عرفان عاشقانه و مکمل عرفان ایرانی دانست که عرفان عاشقانه را به حدّ اعلای تکامل و عمق و ژرفی و لطافت رسانیده است. مولانا در آغاز مثنوی یعنی در بی‌نامه، تمام مراحل عرفان را به رمز و درد اشتیاق یا نوای ناله و آهنگ نی بیان می‌کند.

نی حدیث راه پرخون می‌کند قصه‌های عشق مجنون می‌کند
نی حریف هرکه از یاری برید پرده‌هایش پرده‌های ما درید
هرکه او از همزبانی شد جدا بی‌زبان شد گرچه دارد صد نوا
آتش عشق است کاندلر نی فتاد جوشش عشق است کاندلر می فتاد
جمله معشوق است و عاشق پرده‌ای زنده معشوق است و عاشق مرده‌ای
جسم خاک از عشق بر افلاک شد کوه در رقص آمد و چالاک شد
مذهب عاشق ز مذهبها جداست عشق اسطراب اسرار خداست
پس مذهب عشق بالاترین مذهبهاست. و شهر مولانا شهر عشق است، زیرا
عشق را نهایی نیست. در غزلی هم می‌گوید:

سفر کردم به هر شهری دویدم چو شهر عشق من شهری ندیدم
به غیر عشق آواز دهل بود هر آوازی که در عالم شنیدم
بلاشک بالاترین مرتبه عرفان و راه اتصال به اصل هستی عشق است. حتی
عقل که آن هم یکی از مواهب الهی است، به آن راه ندارد.

عقل گوید شش جهت حدّ است و بیرون راه نیست

عشق گوید راه هست و رفته‌ام من بارها

شمس تبریزی تویی خورشید اندر ابرِ حرف

چون برآمد آفتاب محو شد گفتارها

با توجه به غزل‌های عاشقانه مولانا در دیوان شمس دو نظریه دربارهٔ عشق و مشتاقی بی حد و حصر مولانا به شمس تبریزی ابراز شده است. نخست علاقه‌ای قابل تحسین برای اثبات تقدس عارف به تمام معنی با عشق افلاکی و عروج معنوی و میرا بودن از هرگونه شائبهٔ آلودگی و بلندپایه‌ترین انسان کامل. دوم نظریهٔ ظاهریینان غیر منطقی که با تصور حقیر خود بزرگترین و وارسته‌ترین عارف را با ترازوی دکان خود می‌سنجند، و باایمان‌ترین عارف ایران، بلکه جهان را از تخت خدایی به جایگاه انسانی فرود می‌آورند. این دو گروه از یک نکته غافلند که عظمت مقام و ارزش و اهمیت عارف آزاده، مولانا، ارتباطی به مسائل و نکاتی که آنان می‌اندیشند ندارد و جز دور کردن ما از شناخت راستین خداوندگار نتیجه‌ای نخواهد داشت. و از عظمت خدشه‌ناپذیر مولانا چیزی نمی‌کاهد، زیرا از هزاران هزار مرد متقی و مؤمن و عالم در طول تاریخ جهان یک عارف بلند مقام برخاسته که کمال مطلق را تداعی می‌کند و آن فقط مولوی است که شهرت او از مرز ایران هم فراتر رفته است.

مولانا روش عاشقانه‌ای را که به موازات روش زاهدانه در طی چند قرن تطوّر و تحوّل عرفان عاشقانه تکامل یافته و در آثار شیخ فریدالدین عطار رنگ ثابت و مشخصی به خود گرفته بود، به حد اعلای تکامل و عمق و لطافت رسانید. و اساس عرفان را بر عشق و شور و اخلاص و معرفت استوار ساخت. و مثل عطار به همهٔ روش‌ها و مسندها و آداب و رسوم زاهدانه پشت پا زد. مثنوی معنوی، بزرگترین گنجینهٔ عشق و عرفان، یکی از کاملترین آثار معنوی جهان، اثری که

هنوز هم بعد از قرون متمادی ژرف‌ترین تجلی و روح انسانی به شمار می‌رود. سرآغاز این دفتر عشق می‌گوید:

هرچه گویم عشق را شرح و بیان چون به عشق آیم خجل‌گردم از آن
مولانا عشق را مدار هستی و بزرگترین محرکه به شمار می‌آورد:
دور گردون را ز موج عشق دان گر نبودی عشق بفسردی جهان
علت عاشق ز علتها جداست عشق اسطرلاب اسرار خداست
پروبال ما کمند عشق اوست موکشانش می‌کشد تا کوی دوست
رتبت عشق برتر از آن است که به قوت فهم و بیان به دیده کشف و عیان به
جمال حقیقت او نظر توان کرد.

اکنون بینیم کسی که پیام آور عشق الهی برای مولانا می‌باشد چه کسی است، یا به عبارتی پیر مغان مولانا و انسان کامل لاهوتی برای مولوی کیست. به طور قطع و یقین تنها پیری و شخصیتی که پیر مغان را می‌توان با او مقایسه کرد، شمس تبریزی تبریزی بنابر توصیف و تعریف خود مولانا است. با این تفاوت که شمس تبریزی تاریخی و پیر مغان به احتمال قریب به یقین روحانی و معنوی و درونی است که مولانا در عظمت مقام شمس گوید:

شمس تبریزی که نور مطلق است آفتاب است و ز انوار حق است
چنانکه قبلاً گفته شد مولانا بحر عرفان و شمس هم اسطوره‌ای است و مولانا چنین گوید:

بحر من غرقه گشت هم در خویش بسوالعجب بحر بی‌کران که منم
در واقع اگر به علاقه و ارادت مولانا به شمس عمیقاً بنگریم، مولانا تا روزی که شمس را در عالم خارج دید، مولانایی که سر حلقه عارفان آتش افروز و عاشقان عالم سوز یگانه است، نبود. مولوی از روزی مولوی شد که در سفر دوم شام، گمگشته و پیر خود را در دل و جان و درون خود یافت و در واقع شمس را

خود و خود را شمس دید و وصول به عشق ازلی و سرچشمه معرفت را فقط بسته به کشش آسمانی دانست. پس می‌توان گفت رهبر مولانا به جانب حق خود عشق است و عشق است که باقی می‌ماند. پس در واقع شهر مولوی کجاست؟ پاسخ آن چنین است:

شهر مولانا

ما به فلک بوده‌ایم بار ملک بوده‌ایم

باز همان‌جا رویم جمله که آن شهر ماست
ولی به نظر می‌رسد که اکثراً حکمت مولوی و محور و مدار خاص عرفان و جهان‌بینی مولوی را دریافته و او را شاعری عارف و حکمت‌آموز دانسته‌اند و به نکات باریک مسائل گوناگون مثل ماهیت لاهوت و ناسوت و ارتباط بود و عدم هستی و وحدت وجود و عشق واقعی و استعداد شهودی او توجه نشده است. اما مولانا ضمن استفاده از آیات و احادیث و تمثیلات و قصص و مصطلحات حکمت در شعر و نثر کوشیده است روح اندیشه و بینش و حکمت شهودی خود را در کالبد سنتی این وسایل بدمد. باید توجه شود که هرگاه مثنوی و فیه مافیه نبود نمی‌توانستیم از دیوان کبیر، حکمت مولانا را عمیقاً دریابیم. مثنوی نظام وسیع و عمیق عرفان و حکمت مولانا را رساتر نشان می‌دهد.

در چشم‌انداز شعر عاشقانه فارسی، دیوان کبیر مولانا، مشهور به غزلیات شمس تبریزی، یقیناً بزرگترین دیوان عشق عارفانه در ادبیات ایران، بلکه جهان است. و تجلی عرفان خالص و ناب محسوب می‌شود و در حقیقت باید گفت غزل‌های عاشقانه و مستانه و عارفانه این دیوان از دایره عرفان ژرف و خالص و احوال مستانه و لاهوتی مولانا بیرون نیست و اشعاری که خطاب به شمس تبریزی یا درباره او سروده شده تجلی عشق شخصی نیست، و همه عناصر

غزل‌های عاشقانه، سخنان مولانا با خدا، همان معشوق ازلی است یا تجلیات جمال و سایه‌های او. پس مسلماً عشق مظهر عالی عرفان است و نامحدود و غیرمتناهی است و راهی است که او را صد هزار منزل و شهر بیش است در بدایت.

با این وجود، یک قطره محال‌اندیش چه توانایی و جرأت دارد که این منازل را که نهایت ندارد، به قول شمس تبریزی سوار بر زین بی‌اسب بپیماید؟ اما التفات بر الطاف کارساز کردن و از خدا همت و رحمت طلبیدن نقصان توانایی را به هیچ می‌انگارد، زیرا تعداد نوشته‌ها و گفته‌ها دربارهٔ عشق نامتناهی الهی از عطار تا مولانا بسیار است و چنانچه استاد فاضل جناب دکتر منوچهر مرتضوی در کتاب «مکتب حافظ» می‌فرماید: «ولی بی‌هیچ شک‌ی ننوشته‌ها و ناگفته‌ها بیش از نوشته‌ها و گفته‌هاست.»

به قول حافظ «فکر هر کس به قدر همت و است» و نتیجهٔ همت و تکاپو و امید به لطف و اسعهٔ الهی باید تا به سابقهٔ شیدایی صرف به آثار عرفای بلندمرتبه و شعرای نامدار توجه نمود که از نظر تجلی عرفان و از نظر زیبایی اعجاب‌انگیز بر ستیغ قلهٔ شهرت و محبوبیت مجال حضور یافته و در عرصهٔ به‌ناور تجلیات ذوق و اندیشه و عرفان و معرفت شهودی بر قلل رفیع جاودانگی صمود کرده‌اند. و نبوغ و عظمت عطار در عین سادگی و گذشتن از هفت شهر عشق و اسرار و رموز (تازیانهٔ سلوک) و ید بیضای مولانا در عرفان و احاطه و اشراف بر طوایف و بواطن و عمق و ژرفی عرفان و ماهیت و جوهر تمام و علو و عظمت و خلوص و جوشش عشق عرفانی، حیف است که ناشناخته و یا ناآشنا بمانند و بنابراین سیر در سرزمین سرشار از شگفتی عرفان و جهش روحی عارفان برجسته به سوی زیبایی مطلق که از آثارشان از قبیل منطق الطیر و داستان شیخ صنعان و مثنوی و دیوان غزلیات مولانا انعکاس یافته است، جز از راه تحلیل دقیق افکار و سخنان

پُرازشان امکان‌پذیر نیست. در واقع عرفان یکی از شیوه‌های خالص تفکر و جهان‌بینی است، نه روش بست و گشاد امور دنیایی، و تمام امواج اندیشه صوفیان و عرفا عشق به حق است که در ادبیات ما جلوه گر شده است. ادبیات در هر شکل و قالبی که باشد نمایان‌گر زندگی و بیان‌کننده ارزش‌ها و معیارها و ویژگی‌هایی است که زندگی فردی و جمعی بر محور آنها می‌چرخد. و در حقیقت آثار ارزنده ادبی انعکاس فرهنگ زندگی است و عرفان، بلندپایه‌ترین ارزش جهانی و جاودانی ادبیات است و نمود عرفان هم هفت شهر عشق است که شیخ عطار جوینده و پوینده آن است. اما چون آنچه باقی می‌ماند عشق است، فراتر از هفت شهر و تا بی‌نهایت عشق است. با دنیای لاهوتی، تا عرصه روحانی که مردان حق از جمله حافظ، شاعر کبیر عاشق، مولانا جلال‌الدین رهروان آند و خداوندگار عرفان خود از نردبان مثنوی پله‌پله عروج کرده تا ملاقات خدا و در بارگاه روحانی پذیرفته شده است.

رهر و منزل عشقیم و ز سرحد عدم تا به اقلیم وجود این همه راه آمده‌ایم اما چرا یک قطره محال‌اندیش توانسته به بحر عرفان، به دریای طوفانی و پُرتلاطم عشق راه یابد؟ در حالی که چون نقش عشق مطرح است، برای عاشق حتی اگر قطره‌ای ناچیز باشد، صرفاً وجود و بود معنوق اهمیت دارد. یعنی بی هیچ انتظاری از دوست جز خود دوست چیزی نمی‌خواهد که بالاترین مرتبه عشق است. بنا بر این، می‌توان گفت که از معجزات عشق است که یک قطره محال‌اندیش هم اگر همتی و تلاشی و عشقی و تکاپویی داشته باشد، بتواند از درون دریای عرفان گهرهای گرانبهایی برون آورد هدیه اصحاب را. اینک در راستای شناخت حقیقی (پویندگان هفت شهر عشق و بحر عرفان، عطار و مولوی و حافظ) ره‌آوردی از بهر دل یاران و برای مریدان راه عشق تدوین و تهیه کرده‌ام تا پاسداران فرهنگ ما شناخته شوند. زیرا فرهنگ ایران به واقع وامدار این بزرگان

شعر و ادب و عرفان است. و نیز اهل ذوق و علاقمندان عشق حق هم ره‌توشه‌ای دریافت کنند و زندگی را با معجزهٔ عشق جلایی و صفایی دهند و نویسنده هم بی‌اجر نماند. و اگر عمر و توفیقی باشد این راه ادامه خواهد یافت.

دکتر اختر شاملو

www.ketab.ir